

## نوع مقاله: پژوهشی

## موازنه سازی نرم چینی و مشارکت اقتصادی در بریکس

حسین دلاور<sup>۱</sup>، محسن اسلامی<sup>۲</sup>، سیدمسعود موسوی شفا<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

## چکیده

در طول سال‌های اخیر، حضور فعال چین در ابتکارات اقتصادی-راهبردی پرشماری در صحنه بین‌الملل آغاز شده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، بریکس است. عضویت چین در بریکس، ضمن تحکیم قدرت سیاسی-اقتصادی آن، شرایطی را فراهم کرده است که در بطن آن، رویکرد خود در مورد نظام سیاسی-اقتصادی جهانی و نارضایتی‌اش از توزیع قدرت را به اشتراک بگذارد. در مقاله حاضر، روند عملکرد بریکس با مشارکت فعال چین برای بازتوزیع قدرت در شرایط خاصی بررسی شده و نویسندگان با استفاده از روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش برآمده‌اند که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس، بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیه مطرح شده نیز ناظر بر این است که «چین با تأثیرپذیری از شرایط بین‌المللی پس از جنگ سرد، الگوی کلان توازن بخشی در سطوح داخلی و خارجی را پیگیری کرده است؛ از این رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهنده جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان چین برای بازتوزیع قدرت از طریق موازنه نرم است». نویسندگان، بیشتر ابزارهای اصلی موازنه‌سازی نرم را که چین از طریق بریکس به کار می‌برد، از جمله دیپلماسی اقتصادی، را شناسایی کرده‌اند.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده آمریکا، موازنه نرم، دیپلماسی اقتصادی، بریکس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران،

(نویسنده مسئول) h.delavar@modares.ac.ir

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران eslami.m@modares.ac.ir

۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران shafae@modares.ac.ir

## Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS

Hossein Delavar,<sup>۱</sup> Mohsen Eslami,<sup>۲</sup> Seyyed Masoud Mousavi Shafae<sup>۳</sup>

### Abstract

China actively participated in the BRICS initiative in recent years. China uses the BRICS membership to forge political-economic power and present its dissatisfaction with the distribution of power in international politics. This paper examines the process of China-led BRICS operation to redistribute power under certain conditions. The authors use a historical method and descriptive-analytical approach based on library resources to investigate the roots and logic of China's strategy in initiatives such as the BRICS in a US-dominated world. The findings show that China has pursued a Grand-pattern of balancing at the domestic and foreign levels; therefore, active participation in initiatives such as BRICS represents an aspect of external balance of the Chinese grand pattern. To redistribute power through a soft balance strategy. The authors further identify the major soft balancing tactics that China employs through the BRICS, including Economic diplomacy.

**Keywords:** China, USA, Soft balance, Economic Diplomacy, BRICS



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

<sup>۱</sup> Ph.D Candidate of International Relations, Tarbiat Modares University (Corresponding Author), h.delavar@modares.ac.ir

<sup>۲</sup> Associate Professor of International Relations, Tarbiat Modares University, eslami.m@modares.ac.ir

<sup>۳</sup> Associate Professor of International Relations, Tarbiat Modares University, shafae@modares.ac.ir

## مقدمه

چینش بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل بر مبنای میزان قدرت (کانونی‌ترین مفهوم سیاست بین‌الملل) انجام می‌شود؛ از این رو، قدرت‌های بزرگ از بیشترین حجم قدرت برخوردارند و به همین دلیل، آنان را صحنه‌گردانان سیاست بین‌الملل می‌نامند. چین، یکی از این قدرت‌ها است که در دوران پساجنگ سرد، رفتار راهبردی ویژه‌ای را به نمایش گذاشته است که با آنچه در متون تاریخی سیاست بین‌الملل درباره رفتار قدرت‌های نوظهور آمده، کاملاً متفاوت است. بیجینگ، آشکارا جامعه بین‌المللی را به چالش نکشیده و اقداماتی مانند مشارکت در فرایندهای موجود، توجه ویژه به سازمان ملل متحد، و شکل‌دهی به فرایندها و ابتکارات جدید، در سیاست خارجی این کشور اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است. اگر چهره روبه‌رشد قدرت اقتصادی چین را در کنار توانمندی‌های دیگر آن، از جمله جمعیت و قدرت روبه‌رشد نظامی قرار دهیم، اهمیت توجه به ابتکارات و فعالیت‌های عمده آن در سطح بین‌المللی و پیامدهای آن‌ها را بهتر درک خواهیم کرد. یکی از مهم‌ترین ابتکاراتی که جزو اولویت‌های کنونی این کشور در سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌آید، بریکس است.

کانون توجه و تمرکز مقاله حاضر، مسئله رفتار راهبردی چین در ابتکارات عمده بین‌المللی‌ای چون بریکس با تأثیرپذیری از شرایط و نظمی خاص است؛ از این رو، پرسشی که مطرح می‌شود، این است که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده است، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیه مقاله این است که «در شرایط بین‌المللی پساجنگ سرد، چین، الگوی کلان توازن‌بخشی که ترکیبی از سطوح داخلی و خارجی است را دنبال کرده است؛ از این رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهنده جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان این کشور از طریق راهبرد موازنه نرم است.

از آنجا که در این مقاله در پی تبیین و توصیف الگوی خاص حاکم بر سیاست خارجی چین هستیم، از روش پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی-تحلیلی بهره برده‌ایم و برای گردآوری داده‌های پژوهش نیز از روش مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده کرده‌ایم.

۱. تلفظ درست از پایتخت چین است و از ۱۹۷۹ به‌جای واژه استعماری پکن، مورد استفاده جهان قرار گرفته است.

### ۱. پیشینه پژوهش

آشکار است که تحقیق درباره موضوع پژوهش حاضر مانند هر پژوهش دیگری، وام‌دار دستاوردها و یافته‌های پژوهشگرانی است که پیش‌ازین به بررسی و مطالعه گروه بریکس اهتمام ورزیده‌اند. در همین راستا و به منظور ارائه پیشینه پژوهش می‌توان آثار مرتبط با موضوع را به شکل زیر دسته‌بندی کرد. بخش عمده پژوهش‌های انجام‌شده در این باره، بر اهمیت و جایگاه روبه‌رشد گروه بریکس در نظام اقتصادی بین‌المللی تأکید داشته‌اند (Haibin, 2012; Singh And Dube, 2011; Narayana Swami, 2014). در مقابل، برخی دیگر از آثار، ظهور قدرت‌های روبه‌رشد و چالش‌های بریکس برای هژمونی غرب را ارزیابی کرده‌اند (Renard, 2009; Harden, 2014; Adnan, 2014; Phillips, 2008; LAÏDI, 2011; Mustafa, 2017; Yazdani and Hosseini, 2015; Sanayi and EbrahimAbadi, 2013). دیگری نیز در این باره انجام شده‌اند که سیاست خارجی گروه بریکس را با کاربست نظریه موازنه نرم تبیین کرده و نشان داده‌اند که موازنه نرم، راهبرد مشترک کشورهای عضو بریکس در مقابل ایالات متحده است (Skak, 2015; FatemiNejad et al., 2011; Shirkhani et al., 2014; Yazdani and Moradifar, 2017; Seifi and khorramshad, 2019).

پژوهش حاضر با تجزیه و تحلیل رفتار موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس (بریکس به عنوان ابتکار دیپلماسی اقتصادی توازن خارجی چین از طریق موازنه نرم)، به پژوهش‌های علمی درباره بریکس به عنوان شواهدی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین افزوده می‌شود؛ از این رو، نخست اینکه برخلاف بسیاری از نوشته‌های بالا سعی می‌کند ابتکار اقتصادی-راهبردی بریکس را با کاربست یک نظریه تبیین کند. دوم اینکه، برخلاف همه نوشته‌های یادشده، به روند چشمگیر موازنه نرم در رفتار سیاست خارجی چین، نه راهبرد مشترک تمام کشورهای عضو بریکس، توجه دارد (چین در مقایسه با اعضای دیگر بریکس، موازنه نرم سازگارتری دارد)؛ سوم اینکه، به روند یادشده نه به عنوان تنها راهبرد کلان چین، بلکه بخشی از راهبرد کلان این کشور (که ترکیبی از دو رکن است) در مقابل برتری ایالات متحده توجه دارد.

### ۲. چارچوب نظری پژوهش

#### ۲-۱. وضعیت توزیع قدرت در نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل، در بردارنده یک عنصر ثابت -آنارشی- و یک عنصر متغیر -قطبیت (یعنی توزیع توانمندی‌ها)- است. توزیع توانمندی یا قدرت در نظام‌های سیاسی مبتنی بر خودیاری، اهمیت ویژه‌ای

(به‌لحاظ تبیین) دارد. دانش‌پژوهان حوزه واقع‌گرایی ساختاری اشاره می‌کنند که پدیده نظم (نظم ساختاری) در عرصه نظام بین‌المللی، دستاورد مؤلفه توزیع قدرت میان واحدهای اثرگذار در نظام است (Waltz, 2015). افزون‌براین، به این نکته نیز توجه دارند که هر نوع نظامی (تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی) دارای قواعد و الگوهای رفتاری ویژه‌ای بوده و ویژگی‌های رفتاری کنشگران نیز از آن تأثیر می‌پذیرد.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، بحث‌های زیادی از سوی پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل و سیاستمداران درباره آینده سیاست بین‌الملل و نظم بین‌المللی جدید مطرح شد. جان مرشایمر<sup>۱</sup> نظم چندقطبی (همان‌گونه که در دهه ۱۹۳۰ بود) را پیش‌بینی کرد (Walsh, 2013)؛ فرانسیس فوکویاما<sup>۲</sup> پیش‌بینی گسترش دموکراسی‌های لیبرال در سراسر جهان را ارائه داد (Korany, 2005: 61)؛ عده‌ای همچون باری بوزان<sup>۳</sup> و آلی ویورنیز<sup>۴</sup> درصدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ بودند. این ساختار، نشان‌دهنده وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، و روسیه) است (Buzan and Weaver, 2009). این نظام، به‌زعم هانتینگتون<sup>۵</sup>، یک دنیای «تک-چندقطبی» است. ساموئل هانتینگتون<sup>۶</sup> این نظر را مطرح کرده بود که سیاست‌های جهانی از نظم دوقطبی عصر جنگ سرد گذر کرده و اکنون پیش از آنکه به‌واقع وارد دوران چندقطبی شود، فعلاً در عصر «تک-چندقطبی» است. در این دوران، آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارند که آمریکا برای حل و فصل مسائل جهانی، ناگزیر از جلب مشارکت آن‌ها است<sup>۷</sup> (Huntington, 1999). کسانی مانند ریچار هاس<sup>۸</sup> نیز بر این نظر بودند که جهان در وضعیت غیرقطبی<sup>۹</sup> و گذار قرار دارد. کراتهامر<sup>۱۰</sup> مقابل این

۱ John Mearsheimer

۲ Francis Fukuyama

۳ Barry Buzan & Ole Waever

۴ Samuel Huntington

۵. منظور این است که برای رسیدن به اهداف خود به قدرت‌های دیگری نیاز دارد. اصولاً کسانی که تک‌قطبی را انکار می‌کنند، با استفاده از این معیار بیان می‌کنند که آمریکا باید بتواند به‌تنهایی به همه اهداف خود در همه‌جا دست یابد. درمقابل، باید گفت: «این یک معیار نه برای تک‌قطبی، بلکه برای خداست.»

۶ Richard N. Hass

۷ Non-Polarity

۸ Krauthammer

فرض‌ها و نظریه‌ها، نظریه «لحظه تک‌قطبی» را مطرح کرد. او استدلال کرد که ایالات متحده به‌عنوان تنها قدرت بزرگ از جنگ سرد ظهور کرده است (Varisco, 2013)؛ معتقدان به این دیدگاه بر این نظر بودند که شکاف قدرت میان قدرت برتر نظام و دیگران به‌گونه‌ای است که نوعی ساختار بین‌المللی تک‌قطبی ایجاد شده است (Krauthammer, 2002/03: 5).

در این دوره، با کاهش قدرت روسیه، نظم دوقطبی تشکیل‌دهنده سیاست‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ در محیط بین‌المللی جنگ سرد، به پایان خود رسید و امریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت محیط بین‌المللی پساجنگ سرد ظهور کرد. رابرت جرویس در این باره می‌گوید: «ایالات متحده، سهم بیشتری از قدرت جهان را، بیش از هر کشوری در طول تاریخ، داراست و چه از آن به‌عنوان هژمون یاد شود و چه امپراتوری، در حال حاضر این کشور، هژمونی نظم جهانی تک‌قطبی به‌شمار می‌آید» (Mastanduno, 1997: 53; Jervis, 2006: 7).

تعبیرهای گوناگونی از وضعیت تک‌قطبی در نظام بین‌الملل وجود دارد که البته، بن‌مایه مشترکی دارند. برخی بر این نظرند که «تک‌قطبی، نظامی است که در آن، یک دولت واحد سهم نامتوازی از منابع نظام را در اختیار خود دارد. این وضعیت، بر این امر دلالت دارد که ابرقدرت نظام، هیچ رقیب ایدئولوژیک، نظامی، یا اقتصادی‌ای ندارد» (Gautam, 2014: 35). ولفورث تأکید می‌کند: «وضعیت تک‌قطبی، ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به‌حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکان‌پذیر نیست». به‌نظر او: «زمانی که توانمندی‌ها به‌گونه‌ای گسترده متمرکز است، ساختاری ظهور می‌کند که با ساختارهای چندقطبی (ساختارهای دربرگیرنده سه یا چند دولت قدرتمند) یا ساختار دوقطبی (ساختارهای دربرگیرنده دو دولت قدرتمند) متفاوت است». همچنین، در چنین وضعیتی «تمرکز قدرت آن قدر زیاد نیست که یک امپراتوری جهانی ایجاد شود» (Wolforth, 1999: 9). در واقع، وضعیت تک‌قطبی می‌تواند به‌عنوان یک موقعیت هژمونیک دیده شود؛ زیرا از سوی یک بازیگر واحد کنترل می‌شود؛ با این حال، با هژمونی و امپراتوری متفاوت است.

به‌نظر رابرت پاپ، ویژگی اصلی نظم تک‌قطبی این است که هیچ «دولت منفرد» دیگری به‌اندازه‌ای قوی نیست که بتواند علیه قدرت برتر، اقدام به موازنه کند؛ در نتیجه، رهبر نظم تک‌قطبی در مقایسه با قدرت‌های دیگر، از امنیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین، قادر به تعیین نتیجه بیشتر مسائل بین‌المللی

است و شانس زیادی برای کنترل رفتار داخلی و خارجی تقریباً تمام قدرت‌های کوچک نظام بین‌الملل دارد (Pape, 2005: 30).

بر پایه آنچه مطرح شد، مفهوم «قطبیت» به ارزش آستانه‌ای توزیع توانمندی‌ها اشاره دارد؛ بنابراین، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توانیم دریابیم که آیا یا به چه میزان نظم حاکم بر نظام بین‌الملل، آستانه تک‌قطبی را گذرانده است؟ می‌توان گفت، نظم بین‌المللی در صورتی تک‌قطبی است که در بردارنده دولتی باشد که سهمش از توانمندی‌ها، آن را در مقایسه با دیگران در جایگاه برتری قرار داده است.

این شرایط، نشان‌دهنده این واقعیت است که قطب‌ها در مقیاس مطلق تعریف نمی‌شوند، بلکه نسبت به یکدیگر و دولت‌های دیگر تعریف می‌شوند. بر این اساس، برای تعیین قطبیت باید توزیع توانایی‌ها را بررسی کرده و دولتی را تعیین کنیم که سهم آن از منابع کل، آشکارا آن را در جایگاهی برتر قرار می‌دهد (Ikenberry et al., 2009: 5)؛ بنابراین، دولتی به عنوان قطب تعریف می‌شود که نخست، بتواند سهم زیادی از منابع یا توانایی‌ها را برای دستیابی به اهدافش به کار برد و دوم، در عناصر تشکیل‌دهنده قدرت از دیگران برتر باشد (Ikenberry et al., 2009: 4).

دو دهه پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده، با هر معیاری از توانمندی‌ها، برتری داشت. برتری ایالات متحده امریکا بر این واقعیت استوار بود که این کشور، تنها کشوری است که دارایی‌های فراوانی، به ویژه در حوزه نظامی و اقتصادی، دارد. ژاپن که ادعای قدرت آن تنها به اقتصاد بستگی داشت، روبه‌افول گذاشته بود؛ ضمن اینکه قدرت اقتصادی، شرط لازم و نه کافی، برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ است. اتحاد جماهیر شوروی نیز به روسیه کوچک‌تر و کاملاً ضعیف تبدیل شده بود. نابسامانی‌ها و واکنش‌های ملی در اتحادیه اروپا نیز نشان می‌داد که اروپا هنوز یک بازیگر دارای شرایط حضور در صحنه جهانی نیست. تنها چین در حال رشد بود که آن هم توانایی به چالش کشیدن برتری امریکا را نداشت (Krauthammer, 1990/91). هرگونه شاخص معتبر مربوط به ابعاد توانایی‌های دولت (به‌طور گسترده و کاربردی‌تر، GDP و هزینه‌های نظامی)، ایالات متحده را در یک طبقه جداگانه نسبت به دیگران قرار می‌داد.

این کشور، تقریباً یک چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی و نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی در میان کشورهایی چون ژاپن، روسیه، فرانسه، بریتانیا، آلمان، و چین را به خود اختصاص داده بود.

توانایی‌های گسترده نظامی آن تقریباً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را نشان می‌داد و نیمی از هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده بود.<sup>۱</sup> نتیجه این برتری (برخلاف آنچه تاکنون دیده شده بود) وجود یک قدرت درجه یک بود، و توهم یک عرف متعارف بر این مبنا که رقبا جدید، یعنی ژاپن، آلمان، یا اروپا، ستون‌های بزرگ جهان چندقطبی جدید خواهند بود. با وجود کاهش نسبی قدرت این کشور، این برتری همچنان ادامه یافته است؛ برای مثال، در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده همچنان سهم عمده‌ای از تولید ناخالص داخلی جهانی و هزینه‌های نظامی را در میان قدرت‌های بزرگ به خود اختصاص داده بود (جدول ۱ و ۲)؛ بنابراین، در حال حاضر نیز هزینه‌های دفاعی ایالات متحده نسبت به کشورهای دیگر جهان بیشتر است و در حوزه تحقیق و توسعه نظامی (R & D) که می‌تواند است بهترین مقیاس سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت باشد، ایالات متحده، نسبت به کشورهای دیگر، برتری چشمگیری داشته است (جدول شماره ۲).

جدول شماره (۱): ساختار قدرت (شاخص‌های اقتصادی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن (۲۰۱۸)

کشور	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (تریلیون دلار)	درصد تولید ناخالص داخلی در جهان	درصد تولید ناخالص داخلی میان کشورهای مذکور به قیمت جاری	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری
ایالات متحده آمریکا	۲۰/۵۸	۲۴	۴۱	۶۲/۹۹
چین	۱۳/۸۹	۱۶	۲۷	۹/۹۷
روسیه	۱/۶۷	۱/۹	۳/۲۹	۱۱/۳۷۰
آلمان	۳/۹۶	۴/۵۸	۷/۸۱	۴۷/۸۱۰
فرانسه	۲/۷۸	۳/۲۱	۵/۴۸	۴۱/۶۳۱
بریتانیا	۲/۸۶	۳	۵/۶۴	۴۳/۰۴۳
ژاپن	۴/۹۵	۵/۷۲	۹/۷۶	۳۹/۱۵۹

Source: World Bank national accounts data, and OECD National Accounts data files

<sup>۱</sup> World Bank national accounts data Data and OECD National Accounts data files, SIPRI Military Expenditure for all countries(1988-2020) at <https://www.sipri.org/databases/milex>



بر پایه آنچه مطرح شد، تمرکز بالقوه نظامی و اقتصادی در ایالات متحده، محیط بین‌المللی پس از جنگ سرد را از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل در طول چهار قرن گذشته متمایز کرده بود. این وضعیت نشان می‌داد که امریکا، قدرت برتر دنیا است و جهان پساجنگ سرد، تک‌قطبی بود. این وضعیت تک‌قطبی، گذرا و موقتی نبود و از قابلیت ماندگاری برای چندین دهه برخوردار بود. ایالات متحده همچنان وضعیت غالب خود را حفظ کرده و تنها دولت قادر به مانور قدرت نظامی عمده در سطح جهان است و با وجود ادعاهای فراوان مبنی بر تغییر در نظم بین‌الملل به‌منابه توزیع توانمندی‌ها، وضع موجود همچنان نیز تک‌قطبی است. اگرچه در شرایط کنونی تاحدی از تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل کاسته شده است، اما امریکا همچنان سهم عظیمی از منابع قدرت جهانی را در اختیار دارد و هم‌اکنون نیز تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل است. این نظم تک‌قطبی، مبتنی بر توزیع توانایی‌ها و ظرفیت‌ها بین قدرت‌های بزرگ است و قرار نیست تمام مشکلات جهان را حل کند یا اینکه قدرت برتر بتواند بدون کمک دیگران به تمام اهداف خود دست یابد، بلکه به‌این معنا است که یک کشور (امریکا) سهم بیشتری از توزیع قدرت را نسبت به دیگران به‌خود اختصاص داده و در نتیجه، نسبت به دیگران از امنیت بیشتری برخوردار است. تلاش برای تداوم این وضعیت نیز هدف مهم این کشور بوده است.

جدول شماره (۲). ساختار قدرت (هزینه‌های دفاعی) امریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن  
(۲۰۱۸)\*

کشور	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)	درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی	درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان	هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی (میلیارد دلار)
ایالات متحده امریکا	۶۴۸/۷۹۸	۳/۲	۳۵	۷۸۰/۰۹۴/۰
چین	۲۴۹/۹۹۷	۱/۹	۱۳	-
روسیه	۶۱/۳۸۸	۳/۷	۳/۸	-
آلمان	۴۹/۴۷۱	۱/۲	۲/۵	۹۷۳/۹
فرانسه	۶۳/۸۰۰	۲/۳	۳/۳	۱۰/۱۱۷/۱
بریتانیا	۴۹/۹۹۷	۱/۸	۲/۷	۲۰/۳۲۵/۳
ژاپن	۴۶/۶۱۸	۰/۹	۲/۶	۱۰/۰۶۳/۱

Source: Stockholm International Peace Research Institute<sup>۱</sup>

\* داده‌ها در دسترس نیست.

هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی مربوط به سال ۲۰۱۶ و درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان مربوط به سال ۲۰۱۷ است.

## ۱-۲-۱. درک چین از وضعیت تک‌قطبی و الگوی کلان توازن بخشی آن

فروپاشی شوروی، به‌ویژه بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه در برابر ایالات متحده، رهبران چین را به تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل واقف ساخت. در سال ۲۰۰۰، مقاله سفید دفاع ملی چین آشکارا اظهار داشت که شکاف نظامی بین ایالات متحده و قدرت‌های دیگر ثابت است و شاید در حال گسترش باشد. استراتژیست‌های نظامی چینی تصدیق کردند که جهان تک‌قطبی به‌رهبری ایالات متحده، به‌جای افول، تسلط خود را حفظ کرده است. افزون‌براین، موارد استفاده از اصطلاح «چندقطبی» در روزنامه «پپلز دیلی»<sup>۲</sup>، نیز به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت (He, 2009: 131-132).

در این چارچوب، بسیاری از تحلیل‌گران و اندیشمندان چین ادعاهای زوال امریکا را رد و انکار می‌کردند که جهان در حال وارد شدن به عصر جدید چندقطبی است (Glaser and Morris, 2009). هرچند برخی از تحلیل‌گران چینی، پایانی را برای این وضعیت تک‌قطبی در آینده نزدیک متصور بودند، ولی تعداد آن‌ها اندک بود که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، لی هانگ‌می<sup>۳</sup>، یکی از سردبیران و مقاله‌نویسان روزنامه پپلز دیلی بود که پیش‌بینی کرد: «پایان آشکار عصر تک‌قطبی پس از بحران مالی جهانی است». او ادامه داد: «ایالات متحده دیگر پادشاه تپه نیست، زیرا یک فاز جدید از ساختار قدرت چندقطبی در جهان ایجاد خواهد شد و نظم بین‌المللی تغییر خواهد کرد» (Hongmei, 2009). با وجود این، نتیجه‌گیری اکثریت قاطع پژوهشگران دانشگاهی و دولتی چین این بود که هیچ تغییر مهمی در توازن قدرت بین‌المللی رخ نداده است و نظم چندقطبی تا زمانی طولانی ظاهر نمی‌شود و ایالات متحده، همچنان تنها ابرقدرت است.

<sup>۱</sup> "SIPRI Military Expenditure Database in 2018," at <http://www.sipri.org/databases/milex>; OECD, at <http://fas.org/sgp/crs/natsec/R45441>; SIPRI Fact Sheet May 2018: Trends in world military expenditure, 2017 at <https://reliefweb.int/.../world/sipri-fact-sheet-may-2018-trends-world-military-expendi>

<sup>۲</sup> People's Daily

یکی از روزنامه‌های پرنفوذ و معتبر کشور چین است که به گزارش سازمان یونسکو، جزو ۱۰ روزنامه برتر جهان به‌شمار می‌آید. این منبع، روند سیاست‌ها و ترجیحات رهبران چین را بازتاب می‌دهد.

<sup>۳</sup> Li Hongmei

<sup>۴</sup> King of the Hill

بحث‌های میان این کارشناسان نشان می‌دهد که بحران مالی جهانی، این ارزیابی‌ها را تغییر نداده است. به گفته کین یا کینگ، معاون رئیس‌جمهور چین: «بحران مالی، توزیع قدرت در نظام بین‌المللی را به گونه‌ای چشمگیر تغییر نداده است. موقعیت امریکا به‌عنوان یک ابرقدرت، به‌شکل بنیادینی به‌چالش کشیده نشده است». سرلشکر پنگ گوانگ‌کین نیز می‌گوید: «موقعیت امریکا به‌عنوان یک ابرقدرت، هنوز تغییر نکرده است» (Glosny, 2010: 107).

گفتنی است، برپایه این نظریه‌ها، اگرچه چین در سال‌های اخیر این اختلاف قدرت را به‌طور نسبی کاهش داده است، اما برتری قدرت امریکا همچنان حفظ شده و هنوز خیلی زود است که اعلام کنیم، ایالات متحده در حال زوال بنیادین است یا ساختار بین‌المللی به‌زودی تغییر خواهد کرد. با توجه به نظر پروفیسور فو منیگری<sup>۴</sup> «موقعیت ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت، بی‌سابقه است و برای یک دوره طولانی ادامه خواهد داشت» (Glosny, 2010: 108). این ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که تصور مقامات و پژوهشگران چینی از توزیع قدرت پس از فروپاشی شوروی این بوده که وضعیت تک‌قطبی بر محیط بین‌المللی حاکم شده است.

افزون‌براین، چین به‌گونه‌ای فزاینده، نگرش و اهداف ایالات متحده را تهاجمی و مشکوک می‌داند. دشمنی ادراک‌شده ایالات متحده با رویدادهای پرشماری در دوران پس از جنگ سرد تأیید شده است که از جمله می‌توان به حضور نظامی مستقیم و غیرمستقیم (فروش تسلیحات به تایوان) در منطقه، تداوم و تقویت روابط اتحادی با کشورهای پیرامون چین و اقدامات یکجانبه‌گرایانه تهاجمی این کشور اشاره کرد. از آنجا که این وضعیت‌ها، تهدیدی برای امنیت ملی چین بود، این کشور دلیل کافی برای نگرانی از آن‌ها و نشان دادن واکنش در برابر آن‌ها داشت.

به‌نظر نمی‌رسید که هیچ کشوری با چین همکاری کند تا در برابر ایالات متحده موازنه‌ای به‌صورت اتحاد نظامی برقرار کنند؛ زیرا، اختلاف در قدرت در نظام از چنین امری جلوگیری می‌کرد. رویارویی مستقیم با ایالات متحده به‌عنوان تنها قطب در نظام، به‌دلیل فاصله زیاد قدرت بین چین و دولت مسلط و در هم‌تیدگی آن با وابستگی اقتصادی، توانایی چین را در پیشبرد منافع ملی‌اش در شرایطی که دیگران از

<sup>۱</sup> Qin Yaqing

<sup>۲</sup> Peng Guangqian

<sup>۳</sup> One Superpower

<sup>۴</sup> Fu Mengzi

ظهور آن احساس نگرانی می‌کنند، تضمین نمی‌کند؛ از این رو، رهبران چین برای رفع کاستی‌های سیاست خارجی و دستیابی به اهداف سه‌گانه خود، یعنی کاهش شکاف قدرت با دولت برتر برای پیشگیری از حمله احتمالی، خنثی‌سازی اقدامات امریکا (که مانع ظهور چین می‌شود) و پرهیز از تحریک آشکار دولت برتر، با تأکید بر دو تلاش گسترده، پاسخ دادند. سطح نخست، یعنی حوزه داخلی، بیشتر به تلاش‌های اقتصادی، فناوریانه، و نظامی اشاره دارد که توسط چین به کار گرفته شده است. سطح دوم، یعنی حوزه خارجی، بر اقدامات غیرنظامی از جمله فعالیت‌های دیپلماتیک تأکید دارد.

از توانمندی‌های داخلی به منظور کاهش شکاف قدرت استفاده می‌شود و در عین حال، جایگاه و وزن‌های متفاوتی به توانمندی نظامی و اقتصادی داده می‌شود. تلاش‌های داخلی، فرایندی است که گروهی از رفتارها را دربر می‌گیرد که نیازی نیست آگاهانه برای ایجاد توازن هدایت شوند؛ با این حال، باید از قابلیت لازم برای انجام آن برخوردار باشد. سطح دوم، به توازن نرم در برابر دولت مسلط از طریق تلاش‌های دیپلماتیک اشاره دارد. این تلاش چین، بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و اقتصادی در چارچوب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. این اقدامات، جنبه «توازن خارجی» الگوی کلان توازن بخشی چین را تشکیل می‌دهند. در ادامه، ابتدا راهبرد موازنه نرم و سپس، بریکس به عنوان جنبه‌ای از دیپلماسی اقتصادی این توازن خارجی، تحلیل و ارزیابی شده است.

## ۲-۲. موازنه نرم<sup>۲</sup>

با وجود تلاش فراوان طرفداران سنتی نظریه موازنه قدرت، نارضایتی از ناکارآمدی این نظریه سبب بازسازی آن در قالب موازنه نرم شد. نظریه یا مفهوم موازنه نرم، در پاسخ به انتقادهای نظری و عملی به موازنه قوا و تهدید در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی ارائه شد.

تی وی پل<sup>۳</sup> درباره این موازنه چنین می‌گوید: «موازنه‌ای ضمنی و محدودتر از یک اتحاد نظامی رسمی است و زمانی اتفاق می‌افتد که دولت‌ها، فهم امنیتی مشترک محدودی برای مقابله با تهدید در حال ظهور بیابند» (Paul, 2005: 58). پاپ نیز ضمن تفکیک نظام‌های موازنه قدرت از نظام‌های هژمونیک، می‌گوید،

۱. به منظور کاهش نگرانی‌های بین‌المللی، توسعه اقتصادی در اولویت قرار می‌گیرد. اولویت قائل شدن برای توسعه اقتصادی، نگرانی کمتری در بین همسایگان و همچنین، قدرت غالب نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند.

<sup>۲</sup> Soft Balance

<sup>۳</sup> T.V Paul

در نظام مبتنی بر موازنه قدرت، برخلاف نظام هژمونیک، ابرقدرت نظام تک‌قطبی «از خطر برقراری موازنه از سوی اکثر یا همه دولت‌های درجه دوم در امان نیست» (جدول شماره ۳). با این حال، اشاره می‌کند که اقدام هماهنگ و تشکیل اتحاد نظامی در مقابل ابرقدرت مسلط، برای دولت‌های درجه دوم در یک نظام تک‌قطبی، دشوار است؛ در مقابل، برقراری موازنه نرم، آسان است. از دید پاپ، موازنه نرم به منزله کنشی است که سلطه و برتری نظامی دولت برتر را به‌طور مستقیم به‌چالش نمی‌کشد، بلکه از ابزارهای غیرنظامی استفاده می‌کند تا سیاست‌های نظامی یکجانبه‌گرایانه<sup>۱</sup> و تهاجم‌آمیز دولت برتر را به تأخیر بیندازد، نقش بر آب کند، تضعیف کند، یا هزینه‌های استفاده از آن قدرت زیاد را افزایش دهد (Pape, 2005: 10-17).

جدول شماره (۳). نظام‌های بین‌الملل با یک دولت قوی

نظام‌های موازنه قدرت		نظام‌های هژمونیک	
تک‌قطبی	↔	امپراتوری	↔
چندقطبی	↔	هژمونیک	

به‌منظور بررسی بهتر مفهوم «موازنه نرم» و شناخت بیشتر این نظریه، می‌توان از مفهوم «قدرت نسبی» نیز استفاده کرد. «قدرت نسبی» به اختلاف در وضعیت و چگونگی قدرت دولت‌ها در یک نظام مربوط می‌شود. دو راه برای افزایش قدرت نسبی یک دولت وجود دارد: نخست اینکه قدرت خود را از طریق ایجاد نیروهای نظامی داخلی یا تشکیل اتحادهای خارجی تقویت کند. این روش سنتی موازنه‌سازی نظامی است. ابزار دیگر دولت‌ها برای افزایش قدرت نسبی‌شان، این است که قدرت مقابل را تضعیف کرده و بدون درگیری مستقیم نظامی، مانع نفوذ دولت تهدیدکننده شوند. این نوع رفتار می‌تواند موازنه نرم نامیده شود. استدلال جودیت کلی<sup>۲</sup> از «عدم همکاری راهبردی»<sup>۳</sup> به‌عنوان موازنه نرم نیز به این طبقه‌بندی می‌انجامد (He & Feng, 2008: 373).

از دیدگاه هی و فنگ، دولت‌ها برای انتخاب راهبرد موازنه سخت یا نرم، باید افزون بر هزینه‌ها، میزان

<sup>۱</sup> Unilateralism

<sup>۲</sup> Judith Kelley

<sup>۳</sup> Strategic Non-Cooperation

تأثیرگذاری آن را نیز سنجیده و دو شاخص عمده و تأثیرگذار را همواره در نظر داشته باشند: اختلافات قدرت، و سطح وابستگی اقتصادی بین دولت و رقیبش.

نابرابری قدرت به مقایسه قدرت میان دو دولت اشاره دارد که «اثربخشی» موازنه را تعیین می‌کند. هنگامی که اختلاف قدرت بین دو دولت بیشتر باشد، برای دولت ضعیف، مقابله سخت با قدرت قوی اثربخشی کمتری دارد؛ بنابراین، به دلیل اینکه شکاف قدرت چشمگیر از انتخاب راهبرد موازنه سخت توسط دولت‌ها جلوگیری می‌کند، برای دولت ضعیف، موازنه نرم، راهبرد منطقی‌تری برای رسیدن به امنیت به شمار می‌آید.

وابستگی اقتصادی، «هزینه» را تعیین می‌کند؛ بنابراین، اگر دو دولت، وابستگی اقتصادی زیادی داشته باشند، انجام موازنه سخت یکی از دو کشور نسبت به دیگری پرهزینه خواهد بود؛ از این رو، وابستگی متقابل اقتصادی بالا، انگیزه دو کشور را برای موازنه سخت کاهش می‌دهد؛ در مقابل، وابستگی پایین، هزینه‌های موازنه سخت، و همچنین، احتمال کاربرد موازنه نرم را کاهش می‌دهد (He & Feng, 2008: 373-378). نکته مهم در این باره این است که اگرچه هر دو عامل هزینه و اثربخشی برای تصمیم‌گیری درباره توازن برای دولت مهم است، اما هنگامی که دولت با تهدید قریب‌الوقوع روبه‌رو می‌شود، مؤلفه اثربخشی بر ملاحظات هزینه غلبه خواهد کرد.

ابزارهای این نوع موازنه‌سازی نیز به شرح زیر است:

۱. محرومیت سرزمینی<sup>۱</sup>: قدرت مسلط بیشتر از سرزمین‌های دیگر برای انجام مانورها و عملیات نظامی بهره می‌برد؛ بنابراین، رد دسترسی سرزمینی کشورهای دیگر، احتمال موفقیت قدرت سرکرده را کاهش می‌دهد؛

۲. دیپلماسی گیر انداختن<sup>۲</sup>: از آنجا که قدرت‌های برتر هم نمی‌توانند تصمیم‌های سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرند و بدون توجه به آن‌ها به هدف‌های خود دست یابند، دولت‌های دیگر می‌توانند با استفاده از این نهادها، قدرت دولت برتر را برای جنگ یا حمله کاهش دهند و از این راه برای کسب آمادگی بیشتر به منظور دفاع از خود، فرصت‌های مناسبی به دست آورند.

<sup>۱</sup> Effectiveness

<sup>۲</sup> Cost

<sup>۳</sup> Territorial Denial

<sup>۴</sup> Entangling Diplomacy

۳. تقویت قدرت اقتصادی (دیپلماسی اقتصادی): قدرت نظامی، دولت‌هایی را تهدید می‌کند که هدف‌هایی را در راستای ایجاد موازنه در برابر قدرت برتر دنبال می‌کنند. به‌همین دلیل، قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانه خوبی باشد. در این راه، ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت برتر و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری می‌تواند سودمند باشد. به‌نظر رابرت پاپ، «دولت‌های قوی تهدیدکننده به‌لحاظ نظامی، که اهداف تلاش‌های موازنه‌جویانه هستند، معمولاً برتری نظامی خود را از داشتن قدرت فراوان اقتصادی می‌گیرند. یکی از راه‌های مؤثر موازنه، دست‌کم در طولانی‌مدت، تغییر دادن قدرت نسبی اقتصادی به‌نفع طرف ضعیف است».

۴. عزم راسخ برای موازنه: اگر چندین دولت بتوانند پیوسته در برخی از انواع اقدامات که در بالا گفته شد، همکاری کنند، آن‌ها ممکن است به تدریج اعتمادشان را با اراده یکدیگر برای همکاری علیه جاه‌طلبی‌های رهبر تک‌قطبی افزایش دهند؛ از این‌رو، نشان دادن عزم و اراده به روش‌هایی که به ابرقدرت هشدار دهد که در برابر جاه‌طلبی‌های آینده‌اش مقاومت خواهد شد نیز از اهداف موازنه نرم است. بر همین اساس، اقدام موفق برای موازنه نرم، به این نکته نیز وابسته است که آیا دولت‌های بیشتری به ائتلاف‌های موازنه نرم علیه رهبر تک‌قطبی می‌پیوندند یا نه (Pape, 2005: 36-37).

این سازوکارها و مانورهای اقتصادی و دیپلماتیک، بیشتر در قالب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. گفتنی است، اعضای یک نهاد موازنه‌سازی نرم ممکن است هدف مشابهی در برابر دولت هدف نداشته باشند؛ بنابراین، مشکل اصلی در ایجاد موازنه نرم از طریق یک نهاد، هماهنگی منافع و اولویت‌های گوناگون اعضا است.

### ۳. استفاده از چین از بریکس

گروه بریکس، دربردارنده قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، روسیه، هند، چین، و افریقای جنوبی است (Piper, 2015). با وجود تفاوت‌های بنیادین بین پنج کشور، اعضای بریکس در سال‌های اخیر در شکل‌گیری یک گروه ابتکاری پیشی گرفته‌اند (Mielniczuk, 2013: 107). چین، نیروی محرکی است

۱ Economic Strengthening

۲ Signals of Resolve to Balance

که بریکس را از یک مفهوم مالی مطلق به یک گروه سیاسی فعال تبدیل کرده است. زائومینگو، یکی از مقامات وزارت امور خارجه چین، درباره نقش چین در بریکس می‌گوید: «نیازی به گفتن نیست که چین، نقش اصلی و رهبری این گروه را به‌عهده دارد؛ گروهی که نقش آن در صحنه بین‌المللی به‌گونه‌ای شتاب‌زده در حال افزایش است و این وضعیت برای دیپلماسی چین، سودمند است» (http://www.project-syndicate.org..., 2015: 7-17).

«عدم اتحاد، رویارویی، و جبهه‌گیری در برابر کشور سوم» به‌عنوان بنیاد همکاری بریکس شناخته شده است. به گفته وو ها یلانگ: «همکاری کشورهای [بریکس]، شفاف است و هدف آن جبهه‌گیری در برابر طرف ثالث نیست» (Glosny, 2010: 110). اگرچه مقامات چینی در چند سال گذشته چندین بیانیه درباره همکاری چین با بریکس صادر کرده‌اند، اما بیشتر آن‌ها با احتیاط‌های دیپلماتیک همراه بوده است.

برای درک هدف چین از تعمیق روابط با بریکس و مزایای این همکاری، لازم است که توجه خود را فراتر از اعلامیه‌های رسمی عمومی ببریم. بریکس، یکی از ابتکارات انگشت‌شمار است که چین، نقش مهمی در توسعه آن ایفا کرده است. این وضعیت، فرصت مناسبی به چین می‌دهد تا هنگام احساس تهدید منافع ملی‌اش، از این سازمان برای اهداف موازنه‌ای استفاده کند.

مقاله حاضر با تجزیه و تحلیل رفتار موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس، به پژوهش‌های علمی موجود درباره بریکس، به‌عنوان شهادتی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین، افزوده می‌شود. نویسندگان این مقاله بر این نظرند که چین قصد دارد قدرت خود را از طریق بریکس گسترش دهد و با درک تهدیدهای ایالات متحده، به‌طور طبیعی از چنین ابزاری برای خنثی کردن برنامه‌ها و توانایی‌های ایالات متحده که مانعی برای ظهور چین خواهد بود، نیز استفاده می‌کند. در ادامه مقاله، مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنه نرمی که چین از طریق بریکس به کار می‌برد، از جمله مانورها و دیپلماسی اقتصادی، را بررسی خواهیم کرد.

### ۳-۱. دیپلماسی اقتصادی

مفهوم موازنه، استفاده از ابزار اقتصادی برای محدودسازی دولت برتر را نفی نمی‌کند (brawley, 2004: 86). یکی از سازوکارهای شناسایی شده در این زمینه، تقویت قدرت اقتصادی از طریق بلوک‌های





۱۰,۶۲۵/ ۲۷۵	۷,۸۵۸/۸۷	۳۱۱/۲۹۳	۱,۲۸۱/۲۲۱	۱,۷۱۴/۵۷۸	۱,۲۰۶/۷۵۷	۳,۳۴۵/۲۱	تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)
۳۷,۲۵۳/ ۴۴۳	۲۶,۶۶۱/ ۷۰۴	۶,۹۱۲/۶۴۴	۷,۲۴۳/۵۶۵	۱,۶۳۶/۰۴۸	۸,۲۴۸/۵۱۲	۲,۶۲۰/۹۳۵	سرانه تولید ناخالص داخلی
۲۳/۷۰۳	۱۷/۵۳۱	۰/۶۹۴	۲/۸۵۸	۳/۸۲۵	۲/۶۹۲	۷/۴۶۲	تولید ناخالص داخلی (درصد)

Source: IMF based on Country Data

## جدول شماره (۵). تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و آمریکا بر حسب دلار (۲۰۱۸)

کشورها شاخص‌ها	چین	روسیه	هند	برزیل	افریقای جنوبی	جمع کل	امریکا
تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)	۲۰,۷۳۰/۰۳۷	۳,۳۳۳/۷۷۷	۷,۴۰۹/۱۴۲	۳,۱۲۴/۴۲۳	۷۷۳/۵۱۲	۳۵,۳۷۰/۸۹۱	۲۱,۵۵۶/۰۴۷
سرانه تولید ناخالص داخلی	۱۴,۸۶۱/۴۴۸	۲۴,۰۰۲/۴۹۴	۵,۵۸۲/۱۰۰	۱۵,۱۰۵/۳۵۸	۱۴,۰۹۴/۲۸۰	۷۳,۶۴۵/۶۸	۶۵,۱۲۵/۹۸۸
تولید ناخالص داخلی (درصد)	۸۸۲/۱۷	۲/۸۷۶	۶/۳۹۱	۲/۶۹۵	۰/۶۶۷	۳۰/۵۱۱	۱۸/۵۹۵

Source: IMF based on Country Data

با مقایسه تولید ناخالص داخلی این گروه از کشورها با آمریکا می‌توان به رشد اقتصادی چشمگیر کشورهای بریکس در مقایسه با آمریکا پی برد. پیش‌بینی می‌شود که بسیاری از روندهایی که پیش‌ازین شاهد آن بوده‌ایم، ادامه داشته باشد و حتی بیشتر نمایان شود؛ در این صورت، احتمالاً تغییرات عمده‌ای در

قدرت نسبی اقتصادی در چند سال آینده رخ خواهد داد.<sup>۱</sup>

سال ۲۰۰۳ به سبب خیزش قدرت‌های در حال توسعه، سال مهمی بود؛ زیرا، پژوهش و گزارشی از دو تحلیل‌گر بانک جهانی سرمایه‌گذاری گلمدن ساکس، در ماه اکتبر منتشر شد. این گزارش استدلال کرده است که اقتصاد جهان در ۵۰ سال آینده با رشد چهار کشور اقتصادی در حال توسعه (برزیل، روسیه، هند، و چین) تغییر خواهد کرد (Wilson/ Purushothaman, 2003). نویسندگان پیش‌بینی کرده‌اند که از «گروه ۶» (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است)، تنها دو کشور در فهرست سال ۲۰۵۰ باقی خواهند ماند؛ ایالات متحده و ژاپن. برزیل، روسیه، هند، و چین (به‌طور کلی بریک‌ها) چهار جزء دیگر خواهند گرفت. در همین راستا گفته شده است که رشد اقتصادی چین و هند سبب بازتعریف نظم جهانی خواهد شد. این دو نقاط عطفی خواهند بود؛ زیرا، نخستین شاخص‌های مهم را نشان داده‌اند که روابط اقتصادی و سیاسی در میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه تغییر می‌کند و کشورهای در حال توسعه به نیروی بسیار مهمی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی تبدیل شدند (Phillips, 2008: 7).

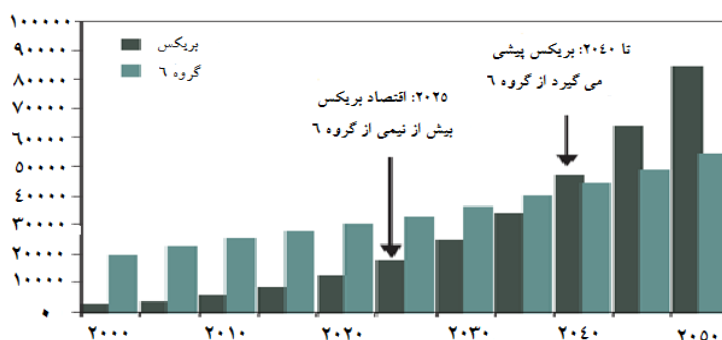
یافته‌های اصلی پژوهش مؤسسه گلمدن ساکس این بود که در حالی که اقتصادهای بریک (در حال حاضر با عضویت افریقای جنوبی تبدیل به بریکس شده است) تنها ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی گروه ۶ (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است) را در سال ۲۰۰۰ داشته‌اند، تا سال ۲۰۲۵ ممکن است ۵۰ درصد تولید ناخالص جهانی را در اختیار گرفته و تا سال ۲۰۵۰ از مجموع گروه ۶ پیشی گیرند (شکل‌های شماره ۱ و ۲).

شکل شماره (۱). مقایسه تولید ناخالص داخلی بریکس و G6 در ۴۰ سال آینده

۱. با وجود همکاری کشورهای بریکس با غرب (به‌ویژه هند و برزیل)، کشورهای بریکس، بلندپروازی دیپلماتیک مشترکی را برای بازسازی حکمرانی جهانی اعلام کرده‌اند تا نقش مهمی در عرصه بین‌المللی ایفا کنند.

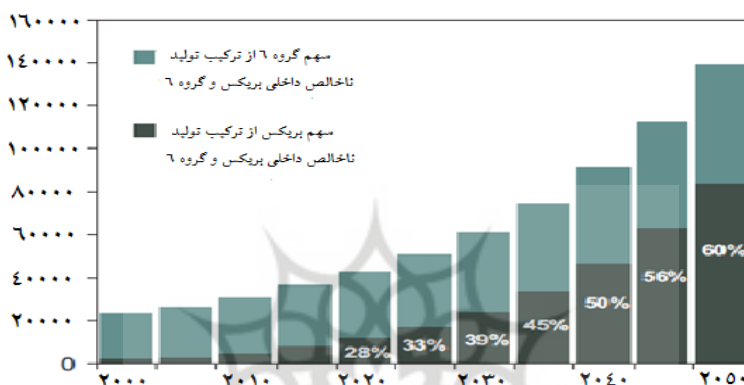
۲ G6

این گروه در سال ۱۹۷۵ با حضور شش کشور آلمان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، و ایالات متحده آمریکا تشکیل شد و در سال ۱۹۷۶، کانادا نیز به آن پیوست و G7 نام گرفت. در سال ۱۹۹۸ روسیه به عضویت رسمی این گروه درآمد و این گروه به G8 تبدیل شد؛ اما پس از بحران اوکراین از این گروه کنار گذاشته شد.



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003:4; O'Neill et al., 2005 Phillips, 2008: 9

شکل شماره (۲). سهم بریکس از تولید ناخالص داخلی



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003: 4

بنابراین، برپایه این گزارش‌ها رشد اقتصادی بریکس و کاهش نسبی قدرت غرب، آشکارا، محتمل است و احتمالاً در چند سال آینده، تغییرات عمده‌ای در قدرت نسبی اقتصادی رخ دهد. با این حال، سرعت رشد قدرت کشورهای یادشده در دهه آینده متفاوت خواهد بود. در دهه‌های آینده، چین یک اقتصاد ابرقدرت خواهد بود و در نتیجه، نه تنها شکاف‌های اقتصادی بین این پنج کشور بزرگ‌تر می‌شود، بلکه تفاوت آن‌ها در توانایی‌های نظامی و نفوذ سیاسی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین، این داده‌ها نباید سبب شود که مفهوم «ظهور چین» را به «ظهور جمعی کشورهای در حال توسعه» تغییر دهیم.

۳-۱-۲. بانک توسعه بریکس<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> BRICS Development Bank (NDB)

زمانی که صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌الملل توسعه و ترمیم در اجلاس برتون‌وودز در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد، ساختارهای حکمرانی و رأی‌گیری این مؤسسه‌ها، با مجموع ۴۴ کشور عضو مؤسس، توسط ایالات متحده و اروپا احاطه شده بود. اقتصاد جهانی از زمان برگزاری برتون‌وودز تاکنون بسیار تغییر کرده، اما ساختارهای حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از سال ۱۹۴۴ به‌ندرت تحول یافته است (Biswas, 2015: 3). با وجود تلاش‌های پیوسته کشورهای در حال توسعه برای اصلاح برتون‌وودز در راستای افزایش وزن اقتصادی این کشورها (حتی با وجود تغییر وضعیت برخی از کشورها به‌ویژه چین در میان کشورهای بریکس) روند تغییر در توزیع حق رأی‌دهی کند است؛ به‌عنوان مثال، ایالات متحده کنترل ۱۶/۷۵ درصد حق رأی در صندوق بین‌المللی پول را در اختیار دارد، در حالی که امتیاز چین، دومین اقتصاد بزرگ دنیا، ۳/۸۱ درصد است. حتی فرانسه، که تولید ناخالص داخلی آن حدود یک‌سوم چین در سال ۲۰۱۳ بود، در صندوق بین‌المللی پول، دارای ۴/۲۹ درصد حق رأی است. به‌طور کلی، سهم حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول، در سال ۲۰۱۴ بالغ بر ۱۱/۰۴ درصد بود، در حالی که آن‌ها در تولید ناخالص داخلی جهان سهمی معادل ۲۱/۲ درصد داشته‌اند (Biswas, 2015: 3).

در این چارچوب، نارضایتی‌های طولانی‌مدت از معماری مالی برتون‌وودز، به‌ویژه تخصیص حق رأی به کشورهای در حال توسعه، سبب انقلاب در تأمین مالی جهانی شده است که چین رهبری آن را به‌عهده دارد. چین، به‌ازای خنثی شدن نقش پیشرو در تصمیم‌گیری در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، که شایسته آن است، اقدام به ایجاد مؤسسه‌های مالی جدید چندجانبه با حضور کشورهای در حال توسعه کرده است (Biswas, 2015: 4). در همین راستا، ایجاد بانک توسعه جدید، تلاش بریکس به‌رهبری چین برای اعمال نفوذ از دست‌رفته در صحنه جهانی است تا بازتاب‌دهنده رشد اقتصادی آن‌ها باشد. بانک توسعه، سازوکاری پویا برای دستیابی به این چارچوب، خارج از چارچوب برتون‌وودز است.

شکل شماره (۳). حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول در مقایسه با تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۴)

کشور	سهم تولید ناخالص داخلی (درصد)	سهم حق رأی در صندوق بین‌المللی پول
چین	۱۲/۴	۳/۸۱
هند	۲/۶	۲/۳۴
روسیه	۲/۸	۲/۳۹
برزیل	۳/۰	۱/۷۲
افریقای جنوبی	۰/۵	۰/۷۳
جمع کل	۲۱/۲	۱۱/۴

Sources: Biswas, 2015: 4

رهبران بریکس در اجلاس ماه ژوئیه ۲۰۱۴، توافقنامه تأسیس بانک توسعه جدید را با هدف سرمایه‌گذاری بلندمدت در طرح‌های زیربنایی و توسعه پایدار در کشورهای بریکس و کشورهای در حال توسعه امضا کردند (Griffith Jones, 2014) که مقر آن نیز در شانگهای چین است.

صندوق ذخیره ارزی این بانک نیز با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه برای کمک به کشورهای عضو در برابر شوک‌های مالی آینده (حمایت از نقدینگی اعضای گروه) تشکیل شد که چین در این زمینه، با ابتکار عمل، بخش عمده (۴۱ میلیارد دلار) این سرمایه را فراهم کرده و برزیل، روسیه، و هند نیز هر یک ۱۸ میلیارد دلار و افریقای جنوبی ۵ میلیارد دلار کمک کرده‌اند (Gross, 2013: 2).

بانک توسعه، کامل‌کننده تلاش‌های موجود چندجانبه و نهادهای مالی منطقه‌ای برای توسعه و رشد جهان بوده است (BRICS Summit, 2013). این به معنای ترویج طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک و انجام معاملات با واحد پولی سازمان بریکس است (Besada & Tok, 2014: 82)؛ بنابراین، بریکس در اجلاس سال ۲۰۰۹ برای جایگزینی دلار آمریکا به عنوان ارز بین‌المللی تجاری و ذخیره بانک تلاش کرد (Wrobel, 2009: 24). در این راستا، حتی واحد پول مشترک (بریکسو) نیز پیش‌بینی شده است.

روی هم رفته، چین در نهاد یادشده، هم به لحاظ میزان سهم و هم به لحاظ مقر تشکیل آن‌ها، نقش بنیادینی دارد؛ از این رو، کنترل این کشور بر بانک توسعه، بر نحوه عملکرد این بانک بسیار تأثیرگذار خواهد بود. با ایجاد بانک جدید توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با پیچیدگی و شرایط محدود، انتظار می‌رود که این کار، ضمن تقویت و تحکیم توان اقتصادی اعضای بریکس، به عنوان روش غیرمستقیمی برای اعمال فشار در راستای اصلاح نهادهای موجود نیز مطرح شود.

### نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی شوروی، وضعیت نظام بین‌الملل با دو واقعیت مشخص روبه‌رو شد؛ نخست اینکه ایالات متحده یک قطب واحد بود. با وجود کاهش نسبی قدرت آن در سال‌های اخیر، این کشور هنوز قدرتمندترین کشور بوده و از کشورهای دیگر پیش افتاده است. در عین حال، تعدادی از قدرت‌های درجه دوم، همچون چین، پیوسته در حال رشد هستند.

در حالی که چین به گونه‌ای فزاینده نگرش تهاجمی ایالات متحده در مورد خود را درک کرده است، محدودیت‌های ساختاری را نیز به رسمیت می‌شناسد. با توجه به این وضعیت، انتظار می‌رود که چین در انتخاب الگوی رفتاری خود محتاط باشد. در این شرایط، چین رویکرد توازن‌گرایانه‌ای را در سطوح

داخلی و خارجی پیگیری کرده است. سطح داخلی، به معنای تداوم رشد اقتصادی در کنار افزایش توانایی‌های نظامی و درعین حال، فرایندی آرام و تدریجی است. در سطح دوم، نمادها و رفتارهای موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر برتری ایالات متحده مورد توجه است. این کار بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و نیز اقتصادی انجام می‌شود.

جنبه‌هایی از مورد اخیر (مانور اقتصادی) در برخی اقدامات چین، مانند بریکس، از طریق ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP و ایجاد نهادهای جدید درون بریکس بروز کرده است. با وجود این، مسئله این است که آیا اعضای گروه می‌توانند در این باره به توافق برسند. نکته مهم این است که در شرایطی که بیشتر اعضا، به ویژه اعضای قدرتمندتر، تصمیم به استفاده از این رویکرد گرفته‌اند، امکان انجام راهبرد موازنه نرم وجود دارد. چین باید از انگیزه‌ها و مزایایی (مانند طرح‌های همکاری اقتصادی، اعطای وام، و مزایای دیگر) برای این منظور، یعنی همراه کردن اعضای دیگر، استفاده کند.

اگر چین با توجه به راهبرد دوگانه‌ای (توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی) که دنبال می‌کند، بتواند در راستای اهدافی که مطرح شد (کاهش شکاف قدرت برای مقابله با حمله احتمالی دولت برتر، خنثی‌سازی اقدامات امریکا، و کاهش ترس بین‌المللی از ظهور چین) موفق عمل کند، امکان شکل‌گیری یک نظم جهانی دوقطبی به‌رهبری چین و ایالات متحده امریکا وجود دارد و ایجاد این شرایط ممکن است توزیع نسبتاً جدیدی از قدرت را در پی داشته باشد.

#### References

- Adnan, M. (2014). BRICS: A Challenge to the US Hegemony. *JPRSS*, 1(1).
- Besada, H & Evren, T. (2014). South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing & Instrumentalization. *Journal of International & Global Studies*, 5(2), 76-95.
- Brawley, M. (2004). The Political Economy of Power Balance Theory. in: *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*. Edited By: Paul, T.V, Wirtz, James J. & Michel Fortmann.
- BRICS Summit: Durban (Fifth), Africa. 27 March 2013.
- Country Database. (2018). In *IMF-International Monetary Fund*. Based on Data: available at: <https://www.imf.org>
- Fatemi Nejad, S; Shafi Zadeh, S, & Daneshvar, F. (2015). Foreign Policy of Emerging Powers toward America: Accompanying or Balancing? (Case Study: BRICS), *Journal of Political Studies and International*, 7(23), 67-96. (in Persian)
- Gautam, A. (2014). Alliance Politics in a Unipolar World. *IOSR Journal of Humanities and Social Science*, 19(3), 35-41.
- Glaser, B. S. and Morris, L. (2009). *Chinese Perceptions of U.S. Decline and Power*. Jamestown Brief.
- Glosny, M. A. (2010). China and the BRICS: A Real (but Limited) Partnership in a Unipolar World. *Polity*, 42(1).
- Griffith-Jones, S. (2014). A BRICS Development Bank: A Dream Come True? *UNCTAD*

- Discussion Paper*, 2(15).
- Gross, Eva. (2013). BRICS-what's in a Name? *European Union Institute for Security Studding*, 1(44), 1-4.
- Ham, P. v. (2015). The BRICS as an EU Security Challenge The Case for Conservatism. *Netherl & Institute of International Relation*. Clingendael. Clingendael Report. 1-39.
- Harden, B E .(2014). The Diplomatic Ambitions of the BRIC States: Challenging the Hegemony of the West. *Journal of International Relations and Foreign Policy*, 2(2).
- Haibin, Niu .(2012). *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?* Fredric Ebert Stiftung.
- He, K. & Feng, H. (2008). If Not Balancing Then What? Reconsidering Soft Balancing and and U.S. Policy Toward China, *Security Studies*, 17(2), 363-395.
- He , K .(2009). Dynamic Balancing: China's Balancing Atrategies Towards the United States, 1949-2005. *Journal of Contemporary China*, 18(58).
- Ikenberry, J. (2004). *The Only Superpower, American Hegemony in the 21st Century*. Translated by: Azim Fazlipour, Tehran: International Studies & Research Institute. (in Persian)
- Ikenberry, G., mastanduno, M & Wohlforth, W .(2009). Introduction: Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences. *World Politics*, 61(1), 1-27.
- Jervis, R. (2006). The Remaking of a Unipolar World. *The Washington Quarterly*, 29(3), 7-19.
- Kakonen, J. (2013). *BRICS as a New Constellation in International Relations?* University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.
- Korany, B. (2005). The Middle East since the Cold War: Torn between Geopolitics and Geoeconomics, in Fawcett, Louise. *International Relations of the Middle East*, Oxford: Oxford UP.
- Krauthammer C .(1990/91). The Unipolar Moment. *Foreign Affairs: America and the World*, 70(1), 23-33.
- Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited. *The national Interes*, (70).
- Lukov, V. (2012). *A Global Forum for the Newgeneration*, available at: [www.brics.utoronto.ca/analysis/Lukov-Global-Forum.html](http://www.brics.utoronto.ca/analysis/Lukov-Global-Forum.html).
- Mastanduno, M .(1997). Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War. *International Security*, 21, 49-88
- Mustafa, S, Zafar, A & Akhter, S. (2017). BRICS: Is the Group Really Creating Impact. *International Journal of English Literature and Social Sciences*, 2.
- Mielniczuk, F. (2013). BRICs in the Contemporary World: Changing Identities, Converging Interests. *Third World Quarterly*, 34(6), 1075-1090.
- Narayanaswami, K. (2014). *BRIC Economies & Foreign Policy, Panel: BRICS as a New Global Communication Order*. University of Tampere/Tallinn University, IAMCR 2013 Conference Dublin.
- O'Neill, J. (2001). Building Better Global Economic BRICs. *Goldman Sachs*, Global Paper 66, 1-15.
- Pape, R .A. (2005). Soft Balancing against the United States. *International Security*, 30(1).
- Paul, T.V. (2005). Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy. *International Security*, 30(1), 46-71.
- Phillips, L. M. (2008). *International Relations in 2030: The Transformative Power of Large Developing Countries*. London : Overseas Development Institute (ODI). of the World



- Bank's support. Washington: World Bank, 4–6.
- Piper, L. (2015). The BRICS Phenomenon: From Regional Economic Leaders to Global Political Players. In *Working Paper 3: BRICS Initiative for Critical Agrarian Studies (BICAS) Conference*, Cape Town, April.
- Renard, T. (2009). A BRIC In The World: Emerging Powers, Europe, And The Coming Order. *EGMONT PAPER*, 3 (31).
- Rezaei Eskandari, D. (2014). *BRICS, Formation to Confront with Western Domination*, available at: [www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899](http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899). (in Persian)
- Sanayi, M & Ebrahim Abadi, G. (2013). The Emerging Economic Powers (BRICS); Goals, Capabilities and Status in the international System. *World Studies Quarterly*, 3(1). (In Persian)
- Seifi, A & khorramshad, M. (2019). BRICS and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly of Political and International Research*, 11 (40). (In Persian)
- Shirkhani, M; Bayazidi, R & Rezazadeh, M. (2014). Soft Balance: BRICS and the Challenge of American Supremacy. *Quarterly of Political Science*, 9(3), 145-174. (In Persian)
- Skak, M. (2011). *The BRIC Powers as Soft Balancers: Brazil, Russia, India and China, Paper for the 11th annual Aleksanteri Conference*, The Dragon and the Bear: Strategic Choices of Russia and China.
- Singh, S. P. & Dube, M. (2011), BRICS and the World Order: A Beginner s Guide. *Foreign Policy*, March/April.
- Waltz, K. (2015). *Theory of International Politics*. Translated by: Ruhollah Talebi Arani, Mokhatab Publishing. (in Persian)
- Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity. *The Fletcher Forum of World Affairs*, 37(2).
- Wilson, D. /R. P. (2003). Dreaming with BRICs: The path to 2050. in: *Goldman Sachs Global Economics* (Paper 99, October).
- Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World, *International Security*. 24.
- Wrobel, P. (2009). *Brazil's Approach to Security in the 21st Century, Global Security in a Multipolar World*. Published by: The European Union Institute for Security Studies.
- Wohlfort, W. C. h. (1999). The Stability of a Unipolar World. *International Security*, 24(1).
- Yazdani, E & Hossein Hosseini, M. (2015). The Impact of Smart Power on Shanghai and BRICS Actors on the Dynamics of the Power Cycle. *Scientific Quarterly of Central Asian and Caucasus Studies*, 21(92). (in Persian)
- Yazdani, E & Moradifar, S. (2017). Explaining the Impact and Role of BRICS on the New World Order, *Journal Of Strategic studies of public policy*, 7(2). (in Persian)